

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدیه های آسمانی

پایه چهارم
درس هفدهم



آقای بهاری، خانم بهاری



پدرم آلبومش را باز کرده بود و با هم عکس‌ها را تماشا می‌کردیم. هر کدام را نمی‌شناختم، پدرم معرفی می‌کرد. یکی از آنها جوانی بود که با مهربانی دست خود را روی شانه‌ی کودکی گذاشته بود و هر دو لبخند بر لب، کنار رودخانه ایستاده بودند. پدرم خم شد؛ صورت آن مرد جوان را بوسید و گفت: «این آقا، اولین معلم ماست، این عکس روز اردوی ماست. و وقتی می‌خواستیم از اردو برگردیم، من گفتم آقا اجازه! دوست دارم با شما عکس بگیرم. او هم با مهربانی دستش را روی شانه‌ی من گذاشت و با هم عکس گرفتیم. یادش به خیر! چه روز خوبی بود.»

پرسیدم: «اسم او چیست؟» پدرم گفت: «آقای بهاری. خیلی او را دوست دارم. او خیلی چیزها به من آموخت: قرآن، حروف الفبا، جمله‌سازی، ریاضی، شعر و یک دنیا حرف شنیدنی و زیبا». به پدرم گفتم: «چه جالب! اسم خانم معلم ما هم خانم بهاری است». پدرم غرق تماشای عکس آقای بهاری بود. پرسیدم: «آقای بهاری الان کجاست؟» پدرم گفت: «در خیابان لاله در یک خانه‌ی بزرگ و قدیمی زندگی می‌کند.»



چند سال او را ندیده بودم اما خوشبختانه پارسال او را در یک کتاب فروشی دیدم. انکار دنیا رابه من داده بودند؛ خیلی خوشحال شدم و نشانی اش را گرفتم. اتفاقاً می خواهم پس فردا که روز معلم است، به دیدن او بروم. معلم خیلی عزیزاست. پیامبر خدا می فرمایند: به کسی که از او دانش می آموزید، احترام بگذارید». من گفتم: «من هم می آیم؛ خیلی دوست دارم او را ببینم». روز معلم بود. من و پدرم با یک دسته گل به دیدار آقای بهاری رفتیم. خانمی در را باز کرد و گفت: «بفرمایید!» وای چه جالب! خانم بهاری بود! - «سلام خانم!» خانم بهاری تا مرا دید، صورتش مثل گل شکفت. - «سلام عزیزم! شما کجا؛ اینجا کجا؟ خانه ی ما را چطور پیدا کردی؟ بفرمایید!» شکفت زده شده بودم! داخل رفتیم. آقای بهاری با عصا در حیاط ایستاده بود. پدرم با مهربانی به سوی او رفت و او را به گرمی در آغوش گرفت.



او هم پدرم را با مهربانی بوسید و احوال پرسید کرد. بعد دست روی شانه ی پدرم گذاشت و به خانم بهاری گفت: «این آقا که به دیدار من آمده، دانش آموز من است.» خانم بهاری هم دست روی شانه ی من گذاشت و گفت: «این دختر ناز هم دانش آموز من است.» آقای بهاری لبخند زد: «چه خوب! خانه ی ما امروز مدرسه شده است. مدرسه ای صمیمی با دو معلم و دو شاگرد!



برایم بگو

بهترین راه، تشکر از معلم چیست؟

احترام گذاشتن با او

الهه رفیعی



اله رفيعي

جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

قوی محبت سکوت پاسخ

بزرگ احترام بلند

امام سجاد – علیه السلام – :
«حق معلم بر تو این است که او را **بزرگ**
بشماری و به او **احترام** بگذاری.»

امام علی بن الحسین – علیه السلام – :
«حق معلم بر تو (شاگرد) این است که
زمانی که یکی از شاگردان از او سؤال
می کند، تو **پاسخ** ندهی.»

امام زین العابدین – علیه السلام – :
«شاگرد نباید صدایش را در برابر معلم
بلند کند.»

امام چهارم – علیه السلام – :
«وقتی معلم صحبت می کند **سکوت** کنید
و خوب به حرف هایش گوش کنید.»

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

(و خدا پیامبری از خودشان برانگیخت) تا آنها را تربیت کند و به آنها قرآن و دانش بیاموزد.



این سخن از امام خمینی (ره) را بخوانید.



معلمی، شغل انبیاست.

معلم ها، چه کاری انجام میدهند؟ دانش آموزان را تربیت میکنند، و به آنها دانش و اخلاق می آموزند.

کار پیامبران چیست؟ تربیت انسان ها و آموزش قرآن و دانش به آنها

چه شباهتی میان کار آنها وجود دارد؟

هر دو برای تربیت دیگران تلاش میکنند و هر دو به دیگران دانش و اخلاق می آموزند.





همخوانی کنیم

مثل مادر

سلام ای یار و غم خوار قدیمی
مرا پرواز دادی چون کبوتر
به سوی آیه های نور و قرآن
من از چشمان تو دیدم خدا را
تو راه انبیا را می سازی
مراد سایه ی لطفت نکه دار

سلام ای با من و گل ها صمیمی
دو دستم را گرفتی مثل مادر
مرا بردی به باغ سبز ایمان
من از دست تو نوشیدم و فارا
کلید کنج دین در دست داری
معلم از تو هستم سبز و پر بار



الهه رفیعی

زندگی هایتان مملو از هدیه های آسمانی

